

در تاریخ تفکر جهان، بی تردید از هر منظری که به شناخت و بررسی اندیشه و حیات متفکرین پرداخته شود، نیچه اندیشمندی بی بدیل و استثنایی جلوه خواهد کرد. جای گرفتن تفکر نیچه در درون پارادایم‌های پیشامدرنیته، مدرنیته و پستمدرنیته، همواره محل جدل و مناقشه بود. پتر چایلینز و جان ایچ. ات. او را فیلسوفی مدرن می‌دانند. لارنس کپون در مجموعه ارزش‌شناسی «هزار مدرنیسم تا پستمدرنیسم» آراء او را بر قالب دوره پشلمسرن طبقه‌بندی کرده است. در حالی که به نظر او «نیچه فیلسوفی است که پیش از همه بر پست مدرنیسم تأثیر گذاشته است» (۱). دیوید لایون او را فیلسوفی پستمدرن می‌داند که «پیش از آنکه پشلمدرنی در کار باشد پست مدرن بوده» (۲). و جانی واتنمو فیلسوف برجسته ایتالیایی نیز که در بخش پایانی کتاب پایان مدرنیته خود، در مقاله «نیچه‌پسیم و پست مدرن در فلسفه» به بررسی آرا نیچه می‌پردازد، به همین صیاق او را یکی پست مدرن سم معرفی می‌کند (۳). نیچه به همان اندازه که نرجوخ معطوف به جدونش، فرجامی تراژیک برای زندگی اش را رقم زده چریسان و تأثیر اندیشه‌اش در دوران حیاتش نیز نامید کننده و نامنصفانه بوده است. البته از این جهت شاید نتوان عصر حیات نیچه را مقرر دانست، چرا که نیچه دوران حیات خود را ناتوان از درک اندیشه‌های خود می‌دانست و از این جهت خود را اقیانوس بی‌نهایت با تأملاتی ناپهنگام معرفی کرده است.

چنین گفت زرتشت، شاهکار بی بدیل خود را «کتابی برای همه کس و هیچ کس» دانست. مجموعه‌ای را که پس از مرگش در قالب کتاب «خواست قدرتش» منتشر شد، سیامت دو قرن آینده خواننده است و در مقدمه «دجال» کتاب را از این آیندگان دانسته است: «این کتاب از آن چندی بیش نیست ش شاید هیچ یک از آنان هنوز حتی به دنیا نیامده باشند. احتمالاً آنان خواننده گانی هستند که زرتشت مرا در می‌یابند چگونه مجاز بودم خودم را به کسانی محدود کنم که امروز برایشان گوش‌های شنوایی وجود دارد؟ فقط پس فردا از آن من است زندگی بعضی کسان پس از مرگشان آغاز می‌شود» (۴). پس آیا اکنون و بیست و هشتاد و یک قرن پس از مرگ او زمان درک آثارش فرا رسیده است؟ تاریخ اندیشه مغرب زمین در قرن بیستم پدید این پرسش را داده است. تأثیری که افکار نیچه بر بزرگترین فیلسوفان دوران معاصر بر جای گذاشته نشان دهنده قبال به فهم اندیشه‌های او در قرن بیستم بوده است. نقد و تفسیر آراء وی نیز همواره در دهه‌های گذشته در کانون توجه اصحاب اندیشه بوده است. از این رو، پیش‌بینی نیچه از توجه قرن‌های آینده به وی کاملاً صحیح بوده است. اما این پیش‌بینی در مورد کشوری همانند ایران نیز می‌نوشته. معماری پذیرفته باشد؟ برای فرهنگ و جامعه‌ای که خراج از متن تولید و نقد اندیشه قرار دارد، و از این حیث فرهنگی حاشیهای به حساب می‌آید، تأکید بر این اندیشمند، آیا می‌تواند «طبیعی» و «تفکر

همزمانی اجتناب ناپذیر توجه جهانیان به این متفکر باشد؟ در حالی که بن مایه‌ها و زیربنای اساسی و کلاسیک جهان اندیشه غربیه هنوز در ایران مورد توجه قرار نگرفته است و بسیاری از متون و منابع کلاسیک و چریان‌ساز تفکر مغرب زمین هنوز ترجمه نشده است و بسیاری از فیلسوفان برجسته غربی برای ایرانیان هنوز ناشناخته هستند، اقبال گسترده به ترجمه و معرفی آثار وی می‌تواند محل تأمل و اندیشه قرار گیرد. نیچه تنها فیلسوفی است که تقریباً تمام آثار وی در ایران ترجمه و منتشر شده است. چریایی که با ترجمه بخشی از «چنین گفت زرتشت» در دهه چهل آغاز شد و در سال‌های اخیر به اوج رسید. با این شرایط، سؤال مهمی که مطرح می‌شود این است که راز توجه به این متفکر در ایران امروز چیست؟ در حالی که جامعه ایران با بحران مطالعه روبه‌روست و تیراژ کتاب در آن در حد فاجعه است، چه اتفاقی می‌افتد که «چنین گفت زرتشت» به چاپ بیست و پنجم می‌رسد و با سرعتی تصاعدی به فروش می‌رسد. به گونه‌ای که تنها در طی دو سال گذشته پنج هزار در تیراژهای بالا در مقیاس نشر ایرانی تجدید چاپ می‌شود؟ «تبارشناسی اخلاق» به چاپ پنجم می‌رسد و آثار دیگر او نیز حکایتی مشابه پیدا می‌کنند. در جامعه‌ای که هنوز افلاطون و ارسطو و هگل و کانت و شپینهور به خوبی درک و خواننده نشده‌اند، به یکباره ظهور فیلسوف ساختارشکنی چون نیچه که به تعبیر دل‌پوش شایگان «غول ویرانگر همیشگی» است می‌تواند بر حادثه و مسئله‌ساز باشد. در فضایی که فیلسوفان غیر سیاسی غرب نیز گاه محمل سوء استفاده‌های نظریه پردازان هموطن برای کاریست افکار سیاسی خود می‌شوند، نیچه به عنوان اندیشمندی که «همه چیز» را به دست تیغ نیز نقد خود می‌سپارد و شالوده اندیشه‌های پایدار جهان را به باد استهزاه می‌گیرد و اندیشمندان نلی عالم را به زهر نیش‌خنده ملامت می‌کنند، می‌تواند محل تأمل و توجه قرار گیرد. این منظر است که شاید عزت الله فولادوند باور دارد که در خطه اندیشه، گام نهادن به فلسفه نیچه، کاری پر خطر است» (۵).

تاگزیر از تجربه آن هستیم، چیست؟ مدرنیته مفهومی ساده و تک بعدی نیست که بتوان آن را به‌سادگی تعریف و تأویل نمود. مدرنیته مفهومی است پیچیده با اشکال مختلف. انقلاب تکنولوژیکی و صنعتی شدن فرایند، حرفی شس و تفکیک امر قدسی از حوزه حیات اجتماعی، روشنگری و فسان مجوزی، جایگزینی معرفت علمی به جای آگاهی‌های متافیزیکی، شکل حکومت دموکراتیک در ایده سیاسی جدید، وجود مختلف مدرنیته است. معماری هر یک از این وجوه به کل مدرنیته، مبدأ تاریخی و ماهیتی متفاوت برای مدرنیته به دست خواهد داد. با وجود تمام این تفاوت و تمایزها، باز می‌توان عنصری مشترک در بطن تمامی این وجوه پیدا کرد. عقلانیت (rationalism) و باورمندی به خرد تمامی محوریت غالب بر تمام وجوه مدرنیته است که در هر یک از این وجوه و اشکال، به شکلی متفاوت ظهور کرده است. نیچه بی پروا، عقل را که در قاموس مدرنیته تنها ابزار شناخت حقیقت است، به مسخ می‌برد و حاصل شناخت عقلی را چیزی جز فریب و چاپلوسی و انیسونگری نمی‌داند. بنابراین طبیعی است که متفکری چون مارلو عظمت او را در قدرت خرد مستیزی اش (۶) درک و دریغ کند. البته در دست است که چنین نقد رادیکال و ویرانگری در زمان خود نیچه، درک و فهم نشد، اما قرن بیستم قرن حضور و ظهور این نقد مخرب بود. هزار ۱۸۸۶ تا امروز نقادی فلسفی از مدرنیته در سایه اندیشه نیچه پیش رفته است. بیشتر، رویکرد مدرنیته از خود انتقاد داشته و گاه تا مرز انکار هر چیزی پیش می‌رفت و توان‌ها و ناتوانی‌های خرد آدمی را به بحث می‌گذاشت. اما پس از نیچه، متجش و نقادی به زلفی تازه رفته به گونه‌ای رادیکال از بنیان مدرنیته و رسیدن روزگار پشلمدرن سخن به میان آورد و در پریش از روزگار نو، بار دیگر و به شیوه‌ای دیگر به پاسداد زرتشت اندیشیده (۸).

تفاوت نقد نیچه با دیگر منتقدان برجسته مدرنیته، به خصوص مارکس و فروید، جمله او به اساسی عقلانیت است. مارکس و فروید منتقد «محصولات» عقل مدرن هستند. نه خود عقل مدرن که در قالب‌های سرمایه‌داری و اسارت و تنهایی انسان ظهور کرده است. آنان مشروعیت عقلانیت مدرن را باور دارند و به‌دلیل خود در مقابل این برساخته‌های مدرن را نیز بر پایه خرد اومانیستی بنا می‌کنند. اما نیچه در صف جلو متفکران ضد روشنگری، با نقد فراگیر عقلی این ادعای روشنگری را که مدعی تحقق شکل‌های عقلانی زندگی فردی و اجتماعی است، رد کرد. به گمان او عقل نمی‌تواند جای نیروی یکتگی، بخش سنت و دین را بگیرد و میان انگیزه‌ها و نیت‌های متضاد افراد، هماهنگی ایجاد کند. عقل به راستی نقاب است بر چهره خواست قدرت. خواست قدرت در لایس عقل، توهم‌هایی مانند نظر به‌های علمی و ارزش‌های چپ‌انگیز اخلاقی را پدید می‌آورد. نیچه به جای اینکه به جای غلبه کردن بر نارسایی‌های برداشت مدرن از عقل، امکان رهایی بشر را در دل اسارت مدرن نشان دهد، همه پیش‌انگارهای اندیشه روشنگری، از جمله مفاهیم رهایی و عدالت را مردود شمرد. به گمان او تنها راه نجات از اسارت مدرنیسم، همافا شکستن طلسم مدرنیسم و رد اساسی پروژه عقلی کردن جامعه است (۹). از آنجا که در اندیشه نیچه، هنر مفهومی متعالی و ارزشمند است و از جهتی تنها مفر انسان در دنیای به حدی می‌آید، بررسی

ما و خط اندیشه



چیستی و ماهیت هنر در افکار لو و کشف جایگاه عقلانیت در پیکره مفهوم هنر در شناخت آراء وی می تواند نقشی تعیین کننده داشته باشد. **تراژدی تراژدی از روح موسیقی** «افکار نیچه در باب هنر را بیان می کند نیچه در این اثر خود موسیقی را به عنوان هنری برین و متمالی که الهام بخش خلق تراژدی است مورد توجه قرار می دهد. از نظر او تراژدی که در عصر یونان باستان بر دیگر اشکال هنری و ادبی غلبه داشت، تجلی عالی ترین جنبه های انسانی است. نیچه در طبقه بندی منحصر به فرد خود از اقسام هنری از اسطوره های یونان باستان وام می گیرد. اپولون و دیونیزوس (Apollonian/ Dionysian) دو فرزند زئوس، خدای المپ از دو مادر متفاوت هستند. نیچه در زایش تراژدی از اپولون برای ترمیم و ارائه نمادین مفاهیمی چون هماهنگی، توازن، نظم، قانون گرایی، صورت کامل، وضوح، روشنی، تفرد و از اسطوره دیونیزوس نیز برای نشان دادن نیروهای حیاتی مضطرب، پویایی، سرزندگی، تغییر و تحول، آفرینش و تفهیم، تخریب، جنبش، ریتم، شنیدگی و یکپارگی استفاده می کند» (۱۰)

هر چند نیچه به درستی اعتقاد دارد که هنر، حتی تراژدی، آمیزش از عناصر اپولونی و دیونیزوسی هستند، اما در مقام گزینش، هنر دیونیزوسی و به تبع آن غریزه و راجر بر عقلانیت می داند. بنابراین وقتی نیچه تراژدی را ستایش می کند و موسیقی را منشأ آن معرفی می کند، که دارای روحی دیونیزوسی است و دیونیزوس را به عنوان مظهر عدم عقلانیت و غریزه در نظر می گیرد خرد ستیزی او در ساحت هنر نیز آشکار می شود.

تخریب همه جایگاه سقراط و افلاطون توسط نیچه، به خاطر رویکرد آنان به عقلانیت و استدلال عقلانی، یکی از بنیادی ترین مصادیق خرد ستیزی در شاووده فکری اوست. همانطور که در بحث هنر، نیچه جنبه غریزه را می گرداند و عقل را منحوس می شمارد، در نمادگی ویرانگرش در باب سقراط نیز ابداع دیالکتیک و جدل منطقی او را که مبنای عقلانی دارد، بهانه تخریبش قرار می دهد و افلاطون را نیز به خاطر عدم تکفیر عقل، گناهکار می شمارد و از همین منظر در عصر نوین، دکارت را نیز مورد هجمه قرار می دهد.

نیچه تأکید می کند که نه تنها عقلانیت توان رهایی و آزادی انسان را ندارد بلکه راهی و ابزار است برای نابودی و بیماری انسان، پیام و آموزه نهایی نیچه این است: **مرد عقل و آزادی فریزم**.

فرهنگ ایرانی، فرهنگی است عقل گریز و شیفته انزوا و تصوف عقل در سرزمین شعر و عرفان همواره مورد غضب بوده است. در فرهنگی که اسطوره ها و افسانه ها حکمرانی کرده اند و عرفایش پای استدلالیان را چوبین دانسته و عقلا را نقطه پس رگار و جوده ولی حیران و سرگردان معرفی کرده اند. نیچه این خرد ستیز شهر آشوب، می تواند محبوب و دای درد باشد. تخریب هر آنچه از گذشته می آید پیمان پروژه فکری «غروب بتها» و رها کردن بشر در خلصه های معطوف به نیهیلیسم و آراسی، برای شهروند ایرانی می تواند جذاب و رویایی باشد. اما به نظر می رسد این بار نیز سوءتفاهمی عظیم در حال رقم خوردن است.

همان طرز که از تمثیل های مولانا و حافظ و عطار می تواند کسالت و انزوا و اجتماع گریزی به جای شهود و ادراک و معرفت قالب بر آثار این بزرگان استخراج شود، عقل ستیزی نیچه ای نیز می تواند به بی مسئولیتی و ولنگاری اجتماعی تعبیر شود. صحبت بر سر اصارت در صورت است که در تفکر حافظ و مولانا و نیچه

نقابی است بر صورت و معنا، عقل ستیزی نیچه ریشه در پیش رینسی وی از ظهور نیهیلیسم دارد که سر نوشت محتوم مدرنیته است و در اندیشه او با هر گ خدا آغاز می شود. او مابسم و خردمحوری انسان مدرن که از دید نیچه با سقراط آغاز می شود، در نهایت به مرگ خدا و نیهیلیسم می انجامد و از این منظر است که سقراط چنین در نظم وی مجرم و نابخشودنی است.

در تفکر نیچه هر ارزشی که تنها از خره انسان بر خیزد ناگزیر به نیهیلیسم خواهد پیوندد. اما نیهیلیسم در نظر نیچه به دو بخش تقسیم می شود: نیهیلیسم منفعل و نیهیلیسم فعال. برای مابسیار حیاتی است که با ویژگی های نیهیلیسم منفعل آشنا شویم. «این نیهیلیسم تطابق ارزش و غایت را نابود می کند. نیروی ایمان به تدریج سست می شود. ارزش هایی که دیگر هیچ سازگاری با غایت ندارند به جان هم می افتند و جنگ ارزش ها آغاز می شود. به عبارت دیگر، هر آنچه تسلی می دهد ارزش ظاهری می بخشد و تنگ می کند. وارد میدان می شود. نیهیلیسم منفعل سرپیچی از هر کوششی در جهت نظام بخشیدن به حیات و استغراق هر چه بیشتر در سرگرمی های تپه پناه بر جن به اشتغالات حرفه ای است. به نحوی که دیگر هیچ آرمانی جز کوشش منبوجه برای هیبت نفس نماد و غایت حیات در آرمان های تپه و فرومایه زندگی خوب و سلامت ظاهری خلاصه شود. در این برداشت به ظاهر بی ضرر از زندگی، بی گمان زندگی است که به بطالت تنزل یافته است» (۱۱)

هولناک است.

صورت از این مرحله بدون تجربه خردمحوری خطر ویرانگر و مهیب دیگری نیز می تواند در بر داشته باشد. تیمپت از نیچه ضد دمکراسی، در نزد نیچه انسان ها دو دسته اند: «بسی بسیاران» که ملامت نرسی، دروغ، ربه، تبلی و کسالت هستند و انسان های والا که پاینده غریزه، جسور، شاد، محکم، انتقامجو و خواهان سروری اند. از نظر نیچه اخلاق مسوحت اخلاقی است از آن این پس بسیاران و بری خوار شدن انسان های والا. از نظر او اخلاق، مسوحت اخلاقی است میان مایه و پست که برای پس بسیاران یا آنچه که وی «گله» می نامد در بی حرمت و جایگاه است و این اخلاق هدف قایبی اش خرد کردن و انتاباری و بزرگ منشی است. با حاکمیت اخلاق مسیحی است که ارزش های اخلاقی به سوء فرومایگان تغییر ماهیت می دهند.

از آنجا که در تفکر نیچه، عدالت مفهومی متفاوت با اخلاق مسوحت دارد و او عمیقاً معتقد است که «آدمیان برابر نیستند. عدالت چنین می گوید و انسان را حق آن نیست که همان را بخواهند که من می خواهم» (۱۲). بنابراین، برابر شدن همه انسان هلاس بسیاران و والاتباران، در درون مسوحت های دمکراتیک، خبیثی است بزرگ به انسان والا.

یکی دیگر از انتقادهای بنیادین نیچه به دمکراسی، برابر بودن زن و مرد است. از آنجا که در تفکر نیچه، زنان موجوداتی ضعیف و دارای «غریزه نقش دوم» هستند بنابراین، شایسته برابری با مردان نیستند و چون سیستم های دمکراتیک این دو را در یک

رفتن به استقبال فیلسوفی ویرانگر در آتمسفر جامعه ای که هنوز پایه های عقلانیت خود را استوار نساخته، بسیار غیر بهداشتی خواهد بود.

جایگاه قرار می دهد، بنابراین سزای سرزنش و سرنگونی است. به این ترتیب نیچه هر آنچه را که صورتی از گرایش های دمکراتیک دارد، خوار و پست و مخالف انسان والا می داند و خود از آن برکت می جوید. نیچه دمکراسی را از اساس نفی و طرد می کند و به جای آن سیستم آرستوکراتیک (میانسالان) را بر میگزیند که از نظر وی محیطی برای سرکشیدن و پیشرفت سرورزان و والاتباران است. سیستمی که اساساً ضد دمکراتیک و مبتنی بر تفاوت میان انسان های والا و پس بسیاران است.

در اینجا اشاره به سوردی جالب و تأمل برانگیز که در جامعه آمریکا بر سر اندیشه سیاسی نیچه رخ داده است، می تواند واقعیت اندیشه او را بیشتر روشن سازد. این مثال از آن جهت می تواند برای جامعه ایران در خور توجه باشد که سوءتفاهم در مورد اندیشمندان و اندیشه ایشان همواره ثمری متداول در بین متفکرین ایرانی بوده است. جنگ و جدل فکلی که بر سر سر اندیشه های دیگر و پوپر هر چند سال گذشته در محافل فکری ایران بر پا بوده است و سوءتفاهم ها و سوء برداشت های که از ایده ها و نظریات این فیلسوفان طرح و استنباط شده است نشان داده است که جامعه ایرانی و حتی نخبگان فلسفی آن عمیقاً مستعد بدذهمی و سوءتفاهم هستند. ریچارد رورتی، فیلسوف برجسته نوبراگلیست آمریکایی، مقاله ای با عنوان «نیچه به آمریکا آمد» می نویسد و در آن به تقد برداشت آن علوم از تنور رسیدن های معروف هادار لئاوشتراوس، که در کتاب معروفش «پایان ذهن آمریکایی» نیچه را «خطرناک ترین خطرها که تهدید کننده دمکراسی آمریکاست» (۱۴) معرفی می کند. می پرسد: ریچارد رورتی در این مقاله این ادعای باوم را باطل می د. سارد و آن راه می کند، اما با این حال، واقعیت این است که تفکری که بر آمریکا و به نوعی بر جهان

سلطه دارد، نه به سیاست های منبیت از ایندهای رورتی، که سلطه خوبی های ثبات گرفته از اندیشه های نومحافظه کارانه فیلسوفی چون لئاوشتراوس است. بنابراین با در نظر گرفتن تمامی این نشانه ها و شاخص ها به نظر می رسد اندیشه نیچه، چه برآمده از متن آثارش و چه از نظر گام منتقدان و مفسران در حوزه اندیشه سیاسی، نمی تواند برای جهان واقعی ثمرهای مثبت و منفصله بر جای بگذارد. خصوصاً اگر این اندیشه ها در بستری نامناسب و پراشوب چون فضای فلسفی ایران طرح و تأویل شود.

در اینجا مناسب است که به نظر داریوش شایگان رجوع کنیم: «فیلد حوفی که پیش از همه بر من اثر گذاشته و همواره تحسینش کرده ام نیچه است. من هنگامی که بسیار جوان بودم به خواندن آن اثر نیچه پرداختم. از آن پس نیز هر از گاه آنها را از نو خواندم و هر بار احساس کردم که به کشف لایه های تازه ای از عقاید وی دست یافته ام. گویی که خزانه زرف بیتهای سرشار این متفکر پایان ناپذیر است» (۱۵). اما وی بر نکتهای استنادی و ظریفه انگشت گذاشته است که درک آن برای ایران امروز، می تواند سر نوشت ساز باشد. چه نظر من فلسفه کانت برای ما از نظر ذهنی و روانی بسیار بهداشتی تر و سالم تر از فلسفه دیگر فیلسوفان متافیزیکی غرب است... تفکر کلتی، خطوط مرزی و مناطقی را نشان می دهد که بدون دانستن قطب نما یا نقشه نباید خطر ورود به آنها را بر خود هموار کرد و گرنه خطر فرو رفتن در شن زارهای بیابان اوهم در کمین است» (۱۶).

بنابراین دلالی که گفته شد بی تردید نیچه خطرناک ترین این فیلسوفان متافیزیکی غرب برای ایران است و از این نظر غیر بهداشتی ترین ایده ها را برای جامعه ایرانی به همراه دارد.

واقعیت آن است که «نیچه در غرب سبکه رایج است در شرق رویایی تحسین ناپذیر است» (۱۷). بنابراین رفتن به استقبال فیلسوفی ویرانگر در آتمسفر جامعه ای که هنوز پایه های عقلانیت خود را استوار نساخته، بسیار غیر بهداشتی و پر حادثه خواهد بود. اما از آنچه در ابتدای این نوشتار آمد چنین به نظر می رسد که فضای جامعه امروز (به ویژه نسل جوان) عمیقاً مبتلا به این اندیشه های غیر بهداشتی شده است. اما هنوز ظاهراً نشانه های این ناسلامتی اندیشه ای در زیر لایه های جامعه مستتر است. آیا با سباز کردن جراحات حاصل از این بیماری ویرانگر، حادثه های هولناک در راه نخواهد بود؟

- پانویس ها**
- ۱- کپون، لانس، از مرنیم تا پست مدرنیسم، ویراسته عبدالکریم رشیدیان، نشر نی، چاپ چهارم، ص ۲۰
 - ۲- لاون، دیدت پست مدرنیته، ترجمه مصعب حکیمی، انتشارات آشنایان، چاپ اول، ص ۲۲
 - ۳- شایگان، داریوش، اندیشه های جدید هیت چهل تکه و تفکر سباز، ترجمه فاطمه ولبی، انتشارات فرزان روز، چاپ اول، ص ۲۷
 - ۴- نیچه، فرخنده، جدل، ترجمه عبدالمنی دستغیب، نشر پرش، چاپ اول، ص ۲۷
 - ۵- همان، ص ۱۷
 - ۶- همان، ص ۱۷
 - ۷- همان، ص ۲۲
 - ۸- نیچه در قرن بیستم (مجموعه مقالات) ترجمه و تدوین: عبدالمنی رشیدیان، چاپ اول، ص ۳۰۴
 - ۹- همان، ص ۲۰۴
 - ۱۰- گذار از مدرنیته، ص ۲۶
 - ۱۱- همان، ص ۲۲
 - ۱۲- شایگان، داریوش، آسما در برابر غرب، ص ۲۲
 - ۱۳- همان، ص ۲۱
 - ۱۴- چنین گفت زرتشت، ص ۱۲۱
 - ۱۵- نیچه در قرن بیستم، ص ۲۵۷
 - ۱۶- سباز، داریوش، جهان گفتگوی داریوش شایگان با رامین جهانگیر، ترجمه نازی عطیله، انتشارات فرزان روز، چاپ سوم، ص ۱۲۵
 - ۱۷- همان، ص ۱۲۴

